

تقدیمی بر

معنای مذهبی از حیات در تعیین حقوق بشر^۱

مقدمه

این نوشتار در اصل نقدی است بر دیدگاهی که چندی پیش در مقاله ای تحت عنوان «معناداری و حق حیات» در یکی از مجلات منتشر گردید.^۲ در آن مقاله ضمن تشریح بحث معناداری یا بی معنا بودن حیات و تاثیر آن در تعیین حقوق بشر نهایتاً این اصل پذیرفته می شود که فارغ از معنای حیات نمی توان برای انسان حق حیات و به تبع آن سایر حقوق را قائل شد. به تعبیر دیگر خارج از معنای حیات، حیات متعلق حق قرار نمی گیرد. اگر معنا از حیات حذف شود دیگر حیاتی باقی نمی ماند. همه انسان ها از حق حیات معنا دار برخوردارند و در این رابطه مذهب به عنوان عامل ارادی معنا بخش حیات، متعلق حق حیات است. در واقع انسان مذهبی معنای حیاتی نیز مذهبی است و در نتیجه نمی توان از حیات غیر مذهبی فرد مذهبی سخن گفت چرا که حیات او غیر قابل تفکیک از مذهب است و حمایت از حق حیات بدون لحاظ مذهب عدم حمایت از حیات است. بر اساس این دیدگاه با توجه به اینکه حق حیات، به حیات معنا دار تعلق می گیرد، برای یافتن بهترین معنا برای حیات راهی جز رجوع به منابع ناب دینی و البته اراده تشریحی خداوند (به عنوان اصلی ترین منبع) وجود ندارد. نگارندگان آن مقاله در نهایت با پذیرش معنای اسلامی از حیات، حیات را نفخه ای از روح الهی می دانند که نزد انسان امانت است و این انسان تا آنجا دارای حقوق است که بتواند از عهده حفظ و انجام مسوولیت هایش در قبال این معنا از حیات برآید. ضمن اینکه حیات با مرگ فاقد معنا نمی شود بلکه وارد مرحله دیگری که حیات اخروی است می گردد. این معنا از حیات آثار ویژه ای در نحوه تعلق حقوق به انسان ها به اعتبار ایمان آنان به همراه دارد و انسان ها را بر اساس معنای حیات آنها قابل تفکیک می داند تا آنجایی که حتی شناسایی حق حیات برای افرادی که به معنای اسلامی حیات، باور ندارند (اعم از

^۱ این مقاله در شماره ۶۹ «مدرسه حقوق» (نشریه کانون وکلای دادگستری اصفهان) در فروردین ۱۳۹۱ منتشر گردیده است.

^۲ نوید بابایی و مسعود راعی، «معناداری و حق حیات» ماهنامه معرفت، سال بیستم، شماره ۱۶۵، شهریور ۱۳۹۰

کفار حربی یا غیر حربی) را نه بر اساس نفس حیات آنان یا معنای آنان از حیات، بلکه تنها بر اساس همین معنای اسلامی از حیات قابل پذیرش می‌داند و اینکه غیر مسلمان حق حیات دارد را آموزه ای اسلامی می‌شناسد.^۳ اما بپردازیم به نقد و بررسی این دیدگاه:

کفتار نخست: معنادار بودن حیات و معنای مذهبی از حیات در تعیین حقوق بشر

انسان بر مبنای باور ها، دانش ها، تجربه ها، فرهنگ و سنت و مذهب و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و ... پیرامون خود از هنگامی که قدرت ادراک و قدرت انتخابش شکوفا می‌شود، ناچاراً به حیات و زندگی خود و البته دیگران معنا می‌دهد. به نظر نمی‌رسد که بتوان در این امر تردیدی به خود راه داد. از طرف دیگر همین معنای ما از زندگی است که منشاء تعیین حقوق و امتیازاتی همچون حق زیستن، حق دانستن و... می‌شود. در واقع اینکه چه معنایی به حیات بدهیم، در تعیین مصادیق، دامنه و قلمرو حقوق انسان ها تاثیر خواهد گذاشت. اما چه معنایی از حیات درست است؟ این دقیقاً همان مشکلی است که از ابتدای آفرینش و پیدایش انسان به عنوان موجودی صاحب خرد و اراده وجود داشته است. هر شخص و هر قوم و هر قبیله و هر فرهنگ و تمدنی بسته به معنایی که به حیات و زندگی داده، گروهی را واجد حق حیات و گروهی را فاقد حق حیات دانسته است. مذهب هم در این میانه در تعیین معنای حیات تاثیر عمده ای داشته است و اساساً در طول زندگی بشر، بیشترین معانی حیات از مذاهب گرفته شده است. از اینرو این ایده مطرح شده که حیات بدون مذهب بی معناست و حیات بدون معنا همچون عدم حیات است.

اما پرسشی که اینجا بروز می‌کند این است که کدام معنای مذهبی از حیات؟ ممکن است بگوییم معنای اسلامی از حیات. باز پرسش این است که کدام معنای اسلامی از حیات؟ آیا معنایی که عرفای مسلمان به حیات می‌دهند مورد نظر است؟ یا معنایی که حکمای اشراقی؟ یا حکمای مشایی؟ یا آنچه شیعه می‌گوید مورد نظر است؟ و... اگر پاسخ مورد آخر است باز پرسش این است که کدام بینش شیعی؟ معنای اسماعیلی به حیات مورد نظر است یا معنای جعفری و اثنی عشری؟ اگر این مورد آخر است باز سوال این است که آیا آن معنایی که مبتنی است بر تفسیر دین

³. برای مطالعه کاملتر و دقیق این دیدگاه به مقاله «معنا داری و حق حیات» رجوع شود.

مطابق با عقلانیت امروزی، مورد نظر است یا آن معنایی از زندگی که منطبق است بر نگاه مبتنی بر مفاهیم و تلقیات سنتی و قدیمی به جهان امروز؟ ...

می بینیم که تازه اول کار است؟ کدام معنا صحیح است؟

فرض کنیم گفتیم معنایی از حیات صحیح است که شیعه اثنی عشری در مفهوم سنتی آن به آن معتقد است. باز این سوال مطرح می شود که به چه دلیل این معنا مرجح بر سایر معانی است. فکر نمی کنم هیچ دلیل ذاتاً عقلی برای توجیه آن بتوان ارائه کرد الا دلایلی مبتنی بر ایمان قبلی و اولیه به آن مذهب یا مکتب. در واقع دلالیمان همان دلایل درون گروهی و به قولی دلایل قبیله است.^۴ بر فرض که دلیلی ارائه کردیم، اگر این دلیل در زمره مشهورات و مقبولات معتقدان به مذهب مورد نظر باشد، مسلماً جاری ساختن و تحمیل آن معنا بر افرادی که به آن معتقد نیستند، منصفانه نخواهد بود.^۵ چرا که قاعده «آنچه بر خود می پسندی بر دیگران هم بپسند و آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران مپسند» را آشکارا نقض نموده است. اگر ما نمی پذیریم تابع و متأثر از معنایی باشیم که صاحبان مذهب یا مکتب دیگر از حیات ارائه می کنند و اینرا ظلم به خود می دانیم چرا دیگران باید تابع و متأثر از حقوقی باشند که بر اساس معنای ما از حیات تعیین می شود، این هم یک ظلم است. مگر اینکه افراد جامعه، یا همگی معتقد به یک معنا از حیات باشند، یا اینکه شخص بپذیرد در جامعه ای که معنای متفاوتی از حیات ارائه می کند، زندگی کند. انسان ها یکسان نمی اندیشند و در نتیجه یکسان هم انتخاب و تصمیم گیری نمی کنند. آموخته ها و نیاموخته های متفاوت، تجربه های گوناگون و محیط های مختلف زندگی، دین و مذهب و غیره و غیره در نحوه اندیشیدن و محتوای اندیشه انسان تاثیر می گذارد و این تاثیر حوزه اراده و انتخاب و تصمیم گیری را نیز متأثر می سازد و همین هم منشاء تعدد در معانی حیات می شود.

این معانی متعدد از حیات و عدم رعایت قاعده انصاف از سوی معتقدان به این معانی همواره موجب جنگ هفتاد و دو ملت بوده است. ارائه معنای مذهبی از حیات علاوه بر اینکه از لحاظ مبنایی با اشکال مواجه است، از لحاظ آثار

^۴. بنگرید به مقاله نگارنده با عنوان «نظریه حقوق بشر اسلامی، بایسته ها و چالش ها» مدرسه حقوق (خبرنامه کانون وکلای دادگستری اصفهان) شماره ۵۷

فروردین ۱۳۹۰.

^۵. نمی گویم آن معنا عادلانه نیست (این مساله جداگانه ای است) می گویم ترجیح یک معنای مذهبی بر سایر معانی و جاری ساختن آن بر غیر معتقدان به آن منصفانه نیست.

و نتایج حاصله هم به هیچ عنوان راهگشا نیست و این را تاریخ زندگی بشر نشان می دهد و بخاطر پاسخ به همین ضرورت نیز بوده که ایده حقوق بشر معاصر شکل گرفته است.⁶

اگر دلایل نادرستی معنای مذهبی از حیات را خلاصه کنیم این می شود که

نخست: معنای مذهبی از حیات قابل تفسیر های متعدد است و در عمل امکان ارائه معنای واحد وجود ندارد.

دوم: ترجیح یکی از این معانی بر دیگر معانی مبتنی بر دلایل درون گروهی است یعنی دلایلی که پیامد ایمان داشتن

قبلی به یکسری اصول است. یعنی متکی بر مشهورات و مقبولاتی است که تنها در حوزه یک دین و مذهب و مکتب و ایدئولوژی خاص مشهور و مقبول هستند.

سوم: جاری ساختن و تحمیل یک معنای مذهبی بر مردمانی که معتقد به آن نیستند مغایر با قاعده «نایسند بودن آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران پسندین» است و در نتیجه خلاف انصاف است.

چهارم: به نتایج خود بی توجه است و نافی ضرورتی است که بخاطر آن حقوق بشر معاصر شکل گرفته است.

کفتار دوم: معنای واقعی حیات و تعیین حقوق بشر

هنگامی یک معنا از حیات می تواند جهانشمول و همه پذیر باشد که با اتکا بر دلایل فرا مذهبی و فرا گروهی ارائه شود. البته منظور این نیست که افراد بخاطر ضرورت و از سر ناچاری آنرا بپذیرند و بر روی آن توافق کنند، بلکه منظور این است که هر انسانی در هر زمان و مکانی درستی آن را بپذیرد و اعمال آنرا غیر منصفانه نداند. زمانی می توان چنین معنایی را ارائه کرد که از چارچوبه ی باورهای ذهنی و پندارهای سنتی و قومی و ... خارج شویم و

⁶ در نظام بین المللی حقوق بشر تلاش شده با لحاظ معنایی حداقلی از حیات که همان حیات بیولوژیک و اصطلاحاً حیات مادی است، حق حیات برای همگان در نظر گرفته شود. در این معنا از حیات درست است که مذهب و عقاید شخص در نظر گرفته نمی شود و حقوق صرفنظر از مذهب شناسایی می شوند اما نتیجه آن نفی مذهب و اعتقادات هم نیست. بر عکس این نظام تلاش کرده استاندارد هایی ارائه کند که بموجب آن هر انسانی بتواند حیات شرافتمندانه ای داشته باشد که در آن اعتقادات و مذهب او نیز محترم شمرده شود. برای مطالعه دقیقتر مباحثی در زمینه حق حیات و آزادی مذهب بنگرید به: سید محمد قاری سید فاطمی، حقوق بشر در جهان معاصر (دفتر دوم)، موسسه مطالعات و پژوهش های حقوقی شهر دانش، ۱۳۸۸. صص ۳۷ تا ۶۶ و صص ۱۶۵ تا ۱۹۹

تکیه خودمان را بر مسلمانات عقلی و بر واقعیت های عینی و مسلم خارج از ذهن مان قرار دهیم. واقعیت هایی مثل تفاوت در ساختارهای ژنتیکی موجودات یا تفاوت های ادراکی آنها و امثال آن.

بر این مبنا به هنگام تعیین و شناسایی حقوق بشر، آن معنایی از حیات، هم از نظر منطقی درست و هم از نظر عملی کارساز و راهگشا است که ناظر و متکی بر یک واقعیت عینی و مسلم و غیر قابل تردید باشد. این واقعیت می تواند همان جان داشتن و امکان زیستن باشد، یا به تعبیر بهتر توفیق و نعمت جان داشتن و زندگی کردن. در این صورت وقتی می گوئیم حیات چیست؟ معنای آن می شود: «توفیق جان داشتن و فرصت زیستن». در نتیجه حقوقی که به دنبال آن شناسایی می شود هم امکان زیست مومن را فراهم می کند و هم امکان زیست غیر مومن را.⁷ این معنا از حیات سایر موجودات عالم از قبیل حیوانات و گیاهان و غیره را نیز صاحب حق حیات می کند. همین که موجودی در این عالم جان یافت و فرصت زیست پیدا کرد، حق حیات و حقوق مرتبط با آن را دارا می شود. پذیرش این معنا از حیات (یعنی توفیق جان داشتن و فرصت زیستن) در فرهنگ و ادبیات ایرانی و متون دینی ما نیز سابقه ای بسیار دراز دارد. برای نمونه این جمله منسوب به ابوالحسن خرقانی عارف قرن چهارم هجری است و می گویند بر سر در خانقاه وی نوشته شده بوده که: «هر آنکس بدین درگاه وارد شد، نانش دهید و از ایمانش میسپردید، چه آنکس که به درگاه حق «جل و اعلی» به جان ارزد به نان ارزد» در این جمله به وضوح، صرف جان داشتن مبنای برخوردار بودن از حق دانسته شده است. یا مثلاً در این شعر فردوسی «میازار موری که دانه کش است/ که جان دارد و جان شیرین خوش است» صرف جان داشتن، آزادی از آزار را به همراه دارد.⁸

⁷ در حقیقت معنای مذهبی از حیات در تعیین و شناسایی حق حیات جایگاهی ندارد لیکن هر انسانی پس از دارا شدن این حق می تواند همگام با شکوفا شدن قوای ادراکی و ارادی اش، به حیات خود صبغه ای مذهبی یا غیر مذهبی بدهد. هدف یا هدف های زندگی و همچنین چگونگی زیستن با اینکه در معنا دهی به حیات موثر هستند، اما به دلایلی که در گفتار نخست آمد تنها باید در حوزه خصوصی و شخصی زندگی محدود شوند چرا که در نظر داشتن چنین اموری در حوزه عمومی و در تعیین حقوق بشر نه تنها منطقی نادرست است بلکه نتایج نادرستی را نیز در پی دارد.

⁸ در برخی متون دینی هم، از جمله در آن سخن معروف امام علی به مالک اشتر که «مردم یا برادران دینی تو هستند یا همانند تو در خلقت - ... / إِنَّمَا أَخْلَقَ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرًا لَكَ فِي الْخَلْقِ ...» به نظر می رسد مبنای بهره مند بودن رعایای غیر مسلمان از حقوق، نه لطف اسلامی یا معنای اسلامی از حیات، بلکه برابری آنان در جان داشتن به عنوان انسان است که پاسداشت حقوق ایشان را تعهدی بر عهده حاکم اسلامی قرار داده است. یا مثلاً در آن تعبیر زیبای قرآن که قتل یک انسان بیگناه را به منزله قتل همه بشریت و زندگی بخشیدن به یک انسان را به منزله زندگی بخشیدن به همه بشریت می داند («مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا » سوره مائده، آیه ۳۲). در آن آیه نیز معنای حیات انسان ظاهراً همان جان داشتن و امکان زیستن است و نه لزوماً مسلمان بودن و یا مومن بودن، چرا که بطور مطلق از «نفس» و «الناس» سخن می رود و قیدی از ایمان بر آن نمی افزاید.

در این میان انسان به عنوان موجودی که برخوردار از توانایی ذهنی تکامل یافته تری نسبت به سایر موجودات کره زمین است و قدرت ادراک و آگاهی از جهان پیرامون خود و همچنین قدرت اراده و انتخاب^۹ را دارد،^{۱۰} با ارزش و دارای کرامت و شان ذاتی شناخته می شود.^{۱۱} از اینرو هنگامی که یک موجود دارای ژنوم انسانی توفیق جان داشتن و فرصت زیستن پیدا می کند، در واقع یک موجود شریف و با کرامت و ارزشمند پا به عرصه وجود گذاشته است که بطور خودبخود بخاطر جان داشتن و فرصت زیستن یافتنش حق حیات انسانی هم پیدا می کند. حق حیاتی که می توان آنرا حق جان داشتن و زنده بودن و زندگی کردن و زیستن شرافتمندانه و همراه با کرامت هم نامید. این موجود به دنبال دارا شدن این حق، برخوردار از آزادی اندیشیدن و دانستن و انتخاب کردن و همچنین بهره مند از حداقل های زندگی انسانی و بطور کلی دارنده آزادی ها و مصونیت ها و امتیازات و حداقل هایی می شود که از لوازم یا از پیامد های حق حیات انسانی هستند. این موجود انسانی به لحاظ ساختار ژنتیکی که دارد از همان لحظه انعقاد نطفه و پیوند سلول جنسی نر و سلول جنسی ماده صاحب نعمت جان و فرصت زیستن به عنوان انسان می گردد^{۱۲}، که هر لحظه با تکامل خود قدرت اندیشیدن، آگاه شدن و اراده کردن خویش را کامل ساخته و استعداد ها و امکانات بالقوه خود را بالفعل می سازد. در نتیجه این حقوق از همان لحظه پیدایش و جان یافتن به انسان تعلق می یابد.

سخن پایانی:

وقتی از حق حیات سخن می گوئیم، متعلق این حق، یک حیات معنا دار است. دانش و تجربه، آموخته ها و نیاموخته ها و اوضاع و احوال اقتصادی، سیاسی و ... همگی در معنادادن به حیات تاثیر گذار هستند. با این حال

^۹ . یک واقعیت عینی و همه پذیر.

^{۱۰} . و به تعبیر اسلامی خلیفه خدا یا جانشین خدا در زمین است

^{۱۱} . یعنی بر خلاف نظریه حقوق بشر اسلامی که در آن کرامت به انسانی که دارای معنای خاصی از حیات است تعلق می گیرد، خاستگاه کرامت و ارزشمندی

انسان در جایگاهی است که او در عالم به عنوان موجود صاحب اراده و ادراک دارا شده است.

^{۱۲} . یک واقعیت عینی و همه پذیر. برای مثال گفته می شود از نظر ژنتیکی ۹۷ درصد ژن های شامپانزه با ژن های انسان مشابه است اما بطور طبیعی هیچ گاه

از پیوند سلول های جنسی نر و ماده یک شامپانزه یک انسان متولد نمی شود یا بالعکس. در ماده ۱ اعلامیه جهانی ژنوم انسانی و حقوق بشر (مصوب ۱۹۹۷ - یونسکو) نیز تاکید شده که: «ژنوم انسانی بر وحدت بنیادین همه اعضای خانواده بشری و شناخت کرامت ذاتی و تنوع آنها تاکید می کند. به مفهوم نمادین ژنوم

انسانی میراث مشترک بشریت است» قابل دسترس در: <http://portal.unesco.org/en/>

معنای مذهبی، ایدئولوژیک یا مکتبی از حیات علیرغم اینکه در چارچوب پندارها و باور های آن مذهب یا ایدئولوژی می تواند صحیح باشد، اما ترجیح آن بر سایر معانی و یا عمومیت دادن آن به دیگرانی که آن معنا را نمی پذیرند یا معنای دیگری را برای زندگی تعریف می کنند، به دلایلی که در متن این نوشتار آمد، نادرست و باطل و از لحاظ نتیجه های حاصله هم غیر راهگشا است و در واقع یک نوع بازگشت به عقب و تداوم بخش وضع سابق خواهد بود. به نظر می رسد حق حیات به معنایی از حیات تعلق می گیرد که متضمن داشتن نعمت جان و فرصت زیستن برای انسان است. یعنی معنایی که متکی بر واقعیت های عینی و مسلم است. معنایی که می تواند هم راهگشا و هم منصفانه و هم مبتنی بر دلایل فرا مذهبی و فرا گروهی باشد. موجودی که از ژنوم انسانی برخوردار است زمانی که این معنا از حیات را دارا شود یعنی صاحب جان و فرصت زیستن گردد، صاحب حق جان داشتن و فرصت زیستن شرافتمندانه که خاص انسان است نیز می شود و به تبع آن دارنده حقوق و آزادی هایی که نتیجه یا لازمه آن هستند.